

Investigating the origin of semantics in language

Roya abdosamadi¹

Masterer's student of Persian language & literature, Payam Noor Kashan University, Kashan, Iran

Abstract

The current research was done with the aim of eliminating linguistic dead ends or language studies that are relevant in the field of meaning. To achieve this goal, grammar and semantics have been examined from the perspective of linguistics in order to see what mutual effects grammar and language have on each other. The most important results of the research indicate that: semantics is the study of language content and the scientific study of meaning, which deals with a wide range of phenomena, including the nature of meaning, the role of syntactic construction in the interpretation of sentences, and the influence of usage and the speaker's beliefs in understanding utterances. Semantics wants to give us a way and a tool to study meaning that will help us to be scientific in examining texts and discourses. In the present study, which was conducted in a descriptive-comparative way, the author is trying to provide a kind of criticism, but not in the sense of literary criticism, and a kind of scrutinizing and precise method of a discourse or text through semantics.

Keywords: Linguistic studies, grammar, semantics, language, literary criticism.

¹ Email: abdosamadi69@yahoo.com

بررسی خاستگاه معنی‌شناسی در زبان

رؤیا عبدالصمدی^۱

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشکده پیام نور کاشان، کاشان، ایران

چکیده

پژوهش حاضر با هدف، از بین بردن بن‌بست‌های زبانی یا مطالعات زبانی که در زمینه معنا مطرح هستند انجام شده است. برای نیل به این هدف، به بررسی دستور زبان و معنی‌شناسی از دیدگاه زبان‌شناسی پرداخته شده تا مشاهده شود دستور زبان و زبان چه تأثیرات متقابلی بر یکدیگر دارند. مهمترین نتایج پژوهش حاکی از این است که: معناشناسی مطالعه محتوای زبان و مطالعه علمی معنی است که با گستره وسیعی از پدیده‌ها اعم از ماهیت معنا، نقش ساخت نحوی در تعبیر جمله‌ها و تأثیر کاربردشناسی و اعتقادات گوینده در فهم گفته‌ها سروکار دارد. معناشناسی درصدد است به ما یک شیوه و ابزار مطالعه معنا بدهد که این ابزار به ما کمک کند که در بررسی متون و گفتمان‌ها علمی عمل کنیم. نگارنده در پژوهش حاضر که به روش توصیفی-تطبیقی صورت گرفته، در تلاش است یک نوع نقد، البته نقد نه به معنای نقد ادبی و یک نوع شیوه موشکافانه و دقیق را از یک گفتمان یا متن از طریق معناشناسی ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: مطالعات زبانی، دستور زبان، معناشناسی، زبان، نقد ادبی.

^۱ Email: abdosamadi69@yahoo.com

۱. مقدمه

موهبت زبان تنها ویژگی انسان است که همه ما را به لحاظ ژنتیک مشخص و از سایر موجودات زنده متمایز می‌سازد. زبان نظامی ارتباطی است، محمل فکر است، ابزار بیان ادبی و موضوعی است برای بحث‌های سیاسی و عاملی در شکل‌گیری یک ملت. همه انسان‌های بهنجار حداقل به یک زبان سخن می‌گویند و تصور تحقق بسیاری از فعالیت‌های مهم اجتماعی یا فکری بدون زبان مشکل است. یکی از بخش‌های دانش زبان‌شناسی، معناشناسی است. از یک زاویه می‌توان زبان را در دو گستره آوا و معنا بررسی کرد. معناشناسی در حقیقت مطالعه محتوای زبان و مطالعه علمی معنی است. معنی شناس مانند سایر محققان که در شاخه‌های مختلف زبان‌شناسی کار می‌کنند به دنبال این است که حرفی صریح و بدون تعصب و پیش داوری در زمینه معنی بزنند. در معنی شناسی با دو معنی سر و کار داریم:

مصدق وقتی به جهان خارج ارجاع دهیم، مفهوم وقتی به کمک واژه‌های دیگر معنی لفظ را مشخص می‌کنیم. بنابراین دو نوع فرآیند داریم: «یکی دلالتی است که از زبان شروع می‌شود، به بیرون از زبان می‌رود و دلالت برون زبانی گفته می‌شود و دیگری دلالتی است که از زبان شروع می‌شود، داخل زبان می‌ماند که به آن دلالت درون زبانی می‌گویند. هدف معنی شناسی شناخت امکانات انتقال و عوامل بازدارنده ارتباط معنا میان کسانی است که با هم سخن می‌گویند.» (محمدخانی، 1328: 3)

زبان به گفته زبان‌شناسان، نظامی است ساخته شده از نشانه‌های آوایی که به کار ارتباط انسانی و انتقال پیام می‌آید. بنابر این تعریف، زبان اولاً سرشتی آوایی دارد و ثانیاً نقشی ارتباطی. لذا، برخی از زبان‌شناسان، به ویژه آنان که از چشم اندازه‌های روان شناختی، جامعه شناختی، فرهنگی، فلسفی و یا ادبی به زبان نگریسته‌اند، این تعریف را بیش از اندازه محدود می‌بینند. فلاسفه هزاران سال در مورد مفهوم معنی فکر کردند، هنوز هم گویندگان زبان نمی‌توانند آنچه را که به آنها گفته می‌شود را ادراک کنند و رشته‌هایی از لغات که برای افراد دیگر معنی دار باشد را تولید کنند. یادگیری یک زبان عبارت است از: «یادگیری معانی رشته‌های خاصی از صداها و یادگیری نحوه ترکیب این واحدهای معنی دار در واحدهای بزرگتری که معنی را می‌رسانند. ما برای تغییر دادن معانی این لغات آزاد نیستیم و اگر این کار را انجام دهیم نمی‌توانیم با کسی ارتباط برقرار کنیم.» (پارمحمادی، ۱۳۳۲: ۱۱۳)

۱-۱. هدف پژوهش

معناشناسی یک جریان علمی است که همانند همه جریان‌های علمی پویایی خودش را دارد. هدف معناشناسی از بین بردن بن بسته‌های زبانی یا مطالعات زبانی است که در زمینه معنا مطرح هستند. معناشناسی می‌خواهد به ما یک شیوه و ابزار مطالعه معنا بدهد که این ابزار به ما کمک کند که در بررسی متون و گفتمان‌ها علمی باشد. به عبارت دیگر، ما از طریق معناشناسی می‌خواهیم یک نوع نقد، البته نقد نه به معنای نقد ادبی و یک نوع شیوه موشکافانه و دقیق را از یک گفتمان یا متن از طریق معناشناسی ارائه بدهیم. برای درک زبان، بایستی معنی لغات و تکواژهایی که لغات را می‌سازند بدانیم. همچنین بدانیم که چگونه معانی لغات معانی عبارات و جمله‌ها را می‌سازند و در نهایت در حین تعیین معنی بایستی زمینه را در نظر بگیریم. در این مقاله، نخست به ماهیت معنا و شیوه مطالعه آن در میان معنی شناسان پرداخته خواهد شد. در گام بعد به اختصار به روابط معنایی در سطح واژه و سپس در سطح جمله اشاره خواهیم کرد و در تمامی موارد به نمونه‌هایی توجه خواهیم داشت که بتوانند در مباحث بعدی مقاله کارآیی داشته باشند.

۱-۲. روش پژوهش

در این مقوله به بررسی دستور زبان و معنی شناسی از دیدگاه زبانشناسی می‌پردازیم تا ببینیم ادبیات و زبان چه تأثیرات متقابلی بر یکدیگر دارند. روش این پژوهش اسنادی (کتابخانه‌ای) ست.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. ماهیت معنا و معناشناسی

یکی از بخش‌های زبانشناسی امروز معناشناسی است؛ معنا به خاطر پیوستگی‌های آن با جهان خارج از ذهن، اهمیت فراوان دارد و می‌تواند ما را با توانایی گوینده نسبت به یک زبان و فهم دیگران آشنا سازد. مایکل هالیدی از جمله کسانی است که معنا و محیط را خارج از زبان می‌داند. زبان در نگاهی اجمالی، به دو حوزه لفظ و معنا تقسیم می‌شود. معنا به سبب پیوندی که با جهان خارج و عینی دارد یکی از بخش‌های مهم زبانشناسی است. معناشناسی ما را با توانایی گوینده نسبت به یک زبان و فهمیدن سخن دیگران آشنا می‌کند.

«معنای زبانی یک عبارت فقط معنا یا معانی آن در زبان است. علوم زبانی هیچ‌گاه ادعای دستیابی به معنای مطلق و کامل را ندارند. آنچه معناشناسی به دنبال آن است، بررسی شرایط تولید و دریافت معنا در گفتمان است.» (شعیری، ۱۳۸۶: ۱۳۱۳)

«معانی عقاید یا مفاهیمی هستند که می‌توانند از ذهن گوینده به ذهن شنونده با تجسم آنها، همان طور که بوده‌اند، به صورت زبان منتقل شوند.» (لاینز، ۱۳۸۶: ۱۷۰)

مذت‌ها قبل از آن که زبان شناسی به عنوان یک رشته علمی وجود داشته باشد، متفکران به تأمل درباره ماهیت معنا می‌پرداختند. هزاران سال این مسأله، مسأله اصلی فلسفه قلمداد می‌شد. اخیراً این مسأله در روانشناسی نیز اهمیت یافته است. «نتایج پژوهش در باب معناشناسی حاصل کار دانشمندان مختلفی بوده است، از افلاطون و ارسطو در یونان باستان گرفته تا برتراند در قرن بیستم. هدف در این مقاله بررسی بسیار اجمالی دستاوردهای این پژوهش‌ها درباره معنای واژه‌ها و جمله‌های زبان بشر است.» (اگریدی، ۱۳۸۶: ۲۸۲)

۲-۲. واحد مطالعه معنا

در هر علمی، یکی از مسائل اساسی شناسایی کوچکترین واحدهاست، یعنی بخش‌های اساسی سازنده واحدهای پیچیده‌تر. سلول، ملکول، اتم، ذره بنیادی، هریک کوچکترین واحدهای علمی هستند. در زبان، باید میان واحدهای صوتی اساسی، که خود بی معنا هستند، و واحدهای اساسی معنادار، که از اصواتی که به طور منفرد بی معنا هستند تشکیل می‌شوند، تمایز قائل شویم. این کار را با شناسایی کوچکترین واحدهای معنادار زبان آغاز می‌کنیم.

در بسیاری موارد اگر ما معنی «تکواژها» را بدانیم، می‌توانیم معنی «ترکیب» آنها را دریابیم. مثلاً اگر معنی «جا»، «مداد»، «ی» را بدانیم، می‌توانیم معنی «جامدادی» را حدس بزنیم. با دانستن معنی «پارچه» و «فروش»، معنی «پارچه فروش» را نیز حدس بزنیم. در چنین شرایطی، به درستی می‌توانیم مدعی شویم که «تکواژها» یکی از واحدهای مطالعه «معنی» است. اما در این میان، صدها نمونه دیگر را می‌توان یافت که معنی‌شان، حاصل جمع معنی «تکواژ»‌های‌شان نیست. مثلاً اگر معنی «آدم» یا «دست» را هم بدانیم، نمی‌توانیم معنی «آدم فروش» یا «دست فروش» را حدس بزنیم، زیرا «آدم فروش» مانند «پارچه فروش» نیست و «آدم نمی‌فروشد؛ «دست فروش» هم قرار نیست «دست» بفروشد. در این صورت، ما به غیر از تکواژ، واحد «واژه» را هم به عنوان یکی دیگر از واحدهای مطالعه معنی نیاز داریم تا بتوانیم این واحد را در مطالعه معنی واحدهایی نظیر «گاو صندوق»، «موش مرده»، «تو دل برو»، «چشم زخم» و غیره به کار ببریم. ولی باز هم در زبان با صدها جمله‌ای سروکار داریم که معنی‌شان، حاصل جمع معنی «واژه»‌های‌شان نیست. (الف) حالم گرفته شد. (ب) حسابی تو ذوق اش زدم.

مسلماً با دانستن معنی واژه‌های ترکیب شده در نمونه‌های فوق، نمی‌توان به معنی این جمله‌ها دست یافت. درچنین شرایطی است که «باید «جمله» را نیز واحد مطالعه معنی به حساب آورد. هر سه واحد «تکواژ»، «واژه»، و «جمله» در مطالعه «نحو» یک زبان باید مورد توجه قرار گیرند.» (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۴۲)

۲-۳. تکواژ

اگرچه می‌توان واژه را کوچکترین صورت آزاد تعریف کرد، اما کوچکترین واحد معنادار زبان نیست، زیرا آن را باز هم می‌توان به واحدهای کوچکتری تقسیم کرد. «تکواژ کوچکترین جزء معنی دار زبان است که نمی‌توان آن را به واحد کوچکتری تقسیم کرد و خود از یک یا چند واج ساخته می‌شود.» (انوری و گیوی، ۱۳۸۷: ۱۰) تکواژ بر دو قسم است: تکواژ آزاد که دارای معنی و کاربرد مستقل است، مانند: قلم- دست- رفت؛ و تکواژ وابسته که معنی و کاربرد مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار می‌رود، مانند: "گر" در "کارگر". اصطلاح سنتی برای این کوچکترین واحدهای معنادار نشانه است. اصطلاح رایج‌تر آن در زبان شناسی تکواژ است. (همان: ۱۱)

۲-۴. معنای واژه

واژگان بخش مهمی از دانش زبان‌شناسی هستند و بخشی از دستور زبان ذهنی ما را می‌سازند (فرامکین، ۱۳۸۷: ۷۹) اغلب مردم واژه را کوچکترین واحد معنادار زبان می‌دانند. در واقع، در میان تمام واحدهای تحلیل زبانی، واژه از همه آشنا تر است. بندرت پیش می‌آید که در شناسایی واژه‌ها در جریان اصوات گفتار یا تعیین فاصله بین کلمه‌ها جمله‌ای که می‌نویسیم دچار مشکل شویم. اما واژه دقیقاً چیست؟

«واژه نیازی به داشتن خواص آوایی خاصی ندارد: برخی از واژه‌ها تکیه دارند، برخی دیگر ندارند؛ برخی از واژه‌ها با اشاره‌های آهنگی آغاز می‌شوند، برخی دیگر نمی‌شوند. تمیز واژه‌ها و دیگر واحدهای زبانی برحسب نوع معنایی که بیان می‌کنند نیز مشکل است.» (آریدی، ۱۳۸۶: ۱۵۰)

۲-۵. صورت آزاد

بسیاری از زبان‌شناسان معتقدند که بهترین شکل تعریف واژه، تعریف آن برحسب نحوه الگوبندی نحوی آن است. یکی از این تعریف‌ها که به طور گسترده پذیرفته شده بدین قرار است:

- واژه کوچکترین صورت آزاد است.

«صورت آزاد عنصری است که می‌تواند به تنهایی به کار رود و یا جایگاهش نسبت به عناصر پیرامونش کاملاً ثابت نیست.» (همان: ۱۵۲)

واژگان مخزن اصلی معنا در دستور زبان است که در مورد واژه‌های منفرد اطلاعاتی به دست می‌دهد که در تعبیر جمله‌ها به کار می‌آید. دانش ما درباره ماهیت این نوع معنا یا چگونگی ارائه آن بسیار اندک است. با وجود این، ارزش آن را دارد که به بررسی اجمالی برخی از پیشنهادها و شناخته شده‌تر و مشکلات آنها بپردازیم.

مصادق: یکی از رویکردهای معروف در معناشناسی بر آن است تا معنای واژه را با مابازای آن - مصداق آن - یکی کند. بنابراین نظریه، معنای واژه "سگ" مطابق است با مجموعه موجوداتی (سگها) که این واژه در جهان واقعی آنها را از سایر پدیده‌ها متمایز می‌کند. اگرچه این اندیشه ذاتاً نامحتمل نیست، اما با مشکلات جدی روبرو می‌شود. یکی از این مشکلات مربوط می‌شود

به کلمه‌هایی چون "اسب تک شاخ" و "اژدها" که در جهان واقع مصداق ندارند، اما به هیچ وجه هم بی معنی نیستند. عباراتی چون نخست وزیر بریتانیای کبیر و رهبر حزب محافظه کار که هر دو (حداقل در سال ۱۹۸۹) بر مارگارت تاچر دلالت می‌کنند مشکلی از این نوع دیگر را به وجود می‌آورند. اگرچه این دو عبارت ممکن است دارای مصداق واحدی باشند، اما نمی‌گوییم که معنای آنها یکی است. هیچ کس معتقد نیست که عبارت نخست وزیر بریتانیای کبیر را بتوان "رهبر حزب محافظه کار" معنی کرد یا بالعکس.

۲-۶. گستره مصداقی و گستره مفهومی

امکان ناپذیری یکی گرفتن معنای یک واژه با مصداق‌هایش به قائل شدن تمایز میان گستره مصداقی و گستره مفهومی انجامیده است. گستره مصداقی یک واژه عبارت است از مجموعه چیزهایی در جهان که آن واژه به آنها اطلاق می‌شود، اما گستره مفهومی آن عبارت است از مفهوم ذاتی آن، یعنی مفاهیمی که در ذهن بر می‌انگیزد. چند نمونه در جدول زیر ارائه شده است:

جدول شماره ۱- گستره مصداقی در برابر گستره مفهومی

عبارت	گستره مصداقی	گستره مفهومی
نخست وزیر بریتانیای کبیر	مارگارت تاچر	مارگارت تاچر
قهرمان بازیهای جهانی (۱۹۸۸)	داجر زلوس آنجلس	برندگان جام قهرمانی بیس بال
مرکز کالیفرنیا	ساکرامنتو	کرسی مجلس قانونگذاری ایالتی

بدین ترتیب، گستره مصداقی واژه "زن" مجموعه‌ای از موجودات (زن‌ها) در جهان واقعی است در حالی که گستره مفهومی آن مفاهیمی چون "مؤنث" و "انسان" را نیز دربر دارد. به همین ترتیب، گستره مصداقی عبارت نخست وزیر بریتانیای کبیر یک فرد (مارگارت تاچر) است، اما گستره مفهومی آن شامل مفهوم "رهبر حزب اکثریت در مجلس" نیز می‌شود. تمیز گستره مفهومی از گستره مصداقی مشکل معنا را حل نمی‌کند. این تمیز به ما امکان می‌دهد که آن را به صورت جدیدی مطرح کنیم: ماهیت مفهوم یا معنای ذاتی یک واژه چیست؟

یکی از پاسخ‌ها این است که معانی واژه (گستره مفهومی آن) مطابق است با تصویرهای ذهنی. این پاسخ البته به مراتب از نظریه مبتنی بر مصداق بهتر است زیرا می‌توان تصور کرد که کسی از اسب تک شاخ یا اژدها تصویری ذهنی داشته باشد، هر چند چنین موجوداتی در جهان واقعی وجود نداشته باشند. متأسفانه، این نظر نیز با مشکلات جدی از نوعی دیگر مواجه می‌شود. اولاً، مشکل بتوان تصویری ذهنی از واژه‌هایی چون نیتروژن، ۵۲۲، ۱۰۱، اگر، بسیار و غیره پیدا کرد. به علاوه، ظاهراً برای معنای واژه سگ نیز تصویری ذهنی وجود ندارد که آنقدر کلی باشد که سگ‌های کوچک و گوش دراز و سگ شکاری ایرلندی را دربرگیرد و در عین حال شامل روباه و گرگ نشود. (همان: ۲۸۳)

۲-۷. مشخصه‌های معنایی

رویکرد دیگری در مطالعه معنا هست که می‌کوشد گستره مفهومی یک واژه را معادل مفهومی انتزاعی بگیرد که از اجزاء کوچکتری به نام مشخصه‌های معنایی تشکیل شده است. این تجزیه مؤلفه‌ای به خصوص هنگامی مؤثر است که به نمایش شباهت‌ها و تفاوت‌های میان واژه‌های دارای معانی مرتبط با یکدیگر می‌پردازد (فرامکین، ۱۳۸۷: ۱۹۷)

تحلیل مشخصه‌ای واژه‌های مرد، زن، پسر و دختر در شکل زیر این گفته را روشن می‌کند. مزیت آشکار این رویکرد آن است که دسته‌بندی موجودات را در طبقاتی طبیعی ممکن می‌سازد. از این رو، مرد و پسر را می‌توان به صورت [+انسان، +مذكر] در یک طبقه، و مرد و زن را می‌توان در طبقه‌ای که با مشخصه‌های [+انسان، +بزرگسال] تعریف می‌شود قرار داد.

مرد:	پسر:	زن:	دختر:
[+انسان]	[+انسان]	[+انسان]	[+انسان]
[+مذکر]	[+مذکر]	[+مؤنث]	[+مؤنث]
[+بزرگسال]	[-بزرگسال]	[+بزرگسال]	[-بزرگسال]

نمودار شماره ۱- ترکیب مشخصه معنایی برابر مرد، زن، پسر، دختر

نتایج چشمگیر زمانی به دست می‌آید که تجزیه مؤلفه‌ای را در مورد مجموعه کلمه‌هایی به کار بندیم که بر طبقاتی از موجودات دارای خواص مشترک دلالت دارند. همان طور که در بالا نشان داده شده است، چند مشخصه ساده امکان تمیز زیر طبقات انسان‌ها - مرد، زن، پسر، دختر - را فراهم می‌کند. اما مشخصه‌های معنایی برخلاف مشخصه‌های واجی، ظاهراً طبقه کوچک و روشنی را تشکیل نمی‌دهند، و خرد کردن معانی کلمه‌هایی به اجزاء کوچکتر غالباً بسیار مشکل است. برای مثال، آیا می‌توان گفت که معنای آبی شامل مشخصه [+رنگ] و چیز دیگری است؟ اگر چنین است، آن چیز دیگر چیست؟ آیا آبی بودن نیست؟ اگر هست، پس هنوز معنای آبی را به مشخصه‌های کوچکتر تقسیم نکرده‌ایم، و باز همان جایی هستیم که بودیم. مشخصه‌های معنایی تا حد محدودی به روشنتر شدن معنای واژه کمک می‌کنند. (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۴۹)

۳. روابط معنایی میان واژه‌ها در زبان

به رغم مشکلات مربوط به تعیین ماهیت دقیق معنا، «می‌توان چند رابطه معنایی همگانی و مهم را که مربوط به تحلیل معنای کلمه است شناسایی کرد. مهمترین این روابط عبارتند از: هم معنایی، تضاد معنایی، چند معنایی و هم آوایی.» (لاینز، ۱۳۹۱: ۹۲)

۳-۱. هم معنایی

واژه‌ها و عباراتی که دارای معنای یکسان هستند هم معنا خوانده می‌شوند. اگرچه هم معنایی راستین در زبان بشر نادر است، مثلاً واژه «برنا»، که هم معنی یا «مترادف» آن واژه «جوان» است؛ همانطور واژه «سرا» و «منزل».

باید به این نکته توجه داشت که «هم معنایی مطلق» اساساً نمی‌تواند در هیچ زبانی وجود داشته باشد، زیرا هر واحد زبان برحسب تقابلش با واحدهای دیگر آن نظام «ارزش» می‌یابد. بنابراین نمی‌توان در هیچ زبانی، دو یا چند واژه را یافت که در تمامی بافت‌ها بتوانند به جای هم به کار روند. برای نمونه، دو واژه «ماشین» و «اتومبیل»، اگرچه هم معنی به نظر می‌رسند، ولی به دلیل رابطه «شمول معنایی» در هر بافتی به جای هم قرار نمی‌گیرند و مثلاً نمی‌توان در جمله «لباس‌هایم را ریختم توی ماشین تا شسته شود»، واژه «اتومبیل» را جایگزین «ماشین» کرد؛ یا در جمله «خیلی بانمک است»، به جای «نمک»، «کلریدسدیم» را به کار برد. گاه واژه‌های هم معنی در هم‌نشینی با واژه‌های دیگر، به جای هم به کار نمی‌روند. مثلاً به جای «داروخانه» نمی‌شود ترکیب «دارومنزل» را به کار برد. «بار عاطفی مجموعه وسیعی از واژه‌های هم معنی نیز با هم تفاوت دارد. مثلاً «رشد»، «قدبلند»، «دراز» و غیره را نمی‌توان در هر موقعیتی جایگزین یکدیگر کرد. گاه واژه‌های هم معنی متعلق به گونه‌های زبانی متفاوت‌اند. مثلاً در جمله «نشسته دارد گریه می‌کند» نمی‌توان به جای «گریه» از واژه «سرشک» استفاده کرد، و الی آخر.» (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۶۵)

۳-۲. تضاد معنایی

تضاد صرفاً گونه‌ای از «تقابل معنایی» است. واژه‌ها یا گروه‌هایی را که معنای یکدیگر دارند متضاد می‌گویند. نمونه‌هایی از واژه‌های «تاریک و روشن»، «گرم و سرد»، «خارج و داخل».

۳-۳. چند معنایی و هم‌آوایی

چند معنایی زمانی است که یک واژه دو یا چند معنی دارد که حداقل به طور مبهمی به یکدیگر مربوطند.

جدول شماره ۲ - چند واژه انگلیسی چند معنا

آهن	اتو	Iron
الماس	زمین بیس بال (به شکل لوزی)	Diamond
برگ	ورق کاغذ	leaf

هم‌آوا واژه‌هایی هستند با صورت آوایی واحد، اما دارای دو یا چند معنای کاملاً متمایز. در چنین مواردی، فرض می‌شود که دو واژه جداگانه با تلفظ واحد وجود دارد (نه یک واژه واحد با دو معنای مرتبط با یکدیگر).

جدول شماره ۳ - چند واژه انگلیسی هم‌آوا

خفاش	چوب بیس بال	Bat
بانک	کرانه رودخانه	bank
قلم	مرغدان	pen

چند معنایی و هم‌آوایی موجب ابهام واژگانی می‌شوند، زیرا یک واژه واحد بیش از یک معنا دارد. (اگریدی، ۱۳۸۶: ۲۸۶)

۴. روابط معنایی میان جمله‌ها

جمله‌ها نیز مانند کلمه‌ها معنایی دارند که می‌توان آنها را برحسب رابطه‌شان با یکدیگر تحلیل کرد. در قسمت به سه رابطه از این نوع می‌پردازیم - دگرگفت، تضمن و تناقض.

۴-۱. دگرگفت

دو جمله دارای معنای واحد را دگرگفت یکدیگر گویند. جفت جمله‌های زیر نمونه‌هایی از دگرگفت‌های کامل یا تقریبی‌اند.

(۱) (الف) پاپس دزد را تعقیب کرد. (ب) دزد مورد تعقیب پلیس قرار گرفت.

(۲) (الف) من به آیین احضاریه را دادم. (ب) من احضاریه را به آیین دادم.

(۳) (الف) مایه تأسف است که تیم ما باخت. (ب) متأسفانه تیم ما باخت.

(۴) (الف) بازی ساعت ۳ بعد از ظهر شروع خواهد شد. (ب) ساعت ۳ بعد از ظهر بازی شروع خواهد شد.

در جفت‌های بالا، معنای جمله‌های الف و ب آشکارا بسیار شبیه هم است. در واقع، غیرممکن است که یک جمله از هر جفت راست باشد و دیگری نباشد. بنابراین، اگر راست باشد که پلیس دزد را تعقیب کرده است، این هم حتماً راست است که دزد مورد تعقیب پلیس قرار گرفته است. از نظر برخی از زبان‌شناسان، اینکه هر دو جمله باید راست یا دروغ باشند، نشان‌دهنده هم معنابودن آنهاست. اما می‌توان دید که بین جمله‌های الف و ب در مثال‌های (۱) تا (۳) تفاوت‌های ظریفی از لحاظ تأکید وجود دارد. برای مثال، به طور طبیعی می‌توان جمله ۱-الف را جمله خبری درباره عمل پلیس و جمله ۱-ب را جمله خبری درباره آنچه بر سر دزد آمده تعبیر کرد. همین طور، در ۴-ب ظاهراً بیشتر از ۴-الف بر زمان آغاز بازی تأکید می‌شود. «برخی از زبان‌شناسان احساس می‌کنند که حفظ دو یا چند ساخت کاملاً هم معنا برای زبان بی‌فایده است و به همین دلیل دگرگفت کامل وجود ندارد.» (بلومفید، ۱۳۷۹: ۱۹۴)

۴-۲. تضمن

رابطه‌ای که در آن صحت یک جمله ضرورتاً صحت جمله دیگر را می‌رساند، مانند مثال‌های (۱) تا (۴)، تضمن نامیده می‌شود. در مواردی که مورد تأمل قرار داده‌ایم، رابطه تضمن میان جمله‌های الف و ب دوجانبه است، زیرا صحت یک عضو از جفت جمله‌ها صحت عضو دیگر را تضمین می‌کند. اما در بعضی از موارد، تضمن نامتقارن است. مثال‌های زیر این حالت را نشان می‌دهد:

(۵) (الف) پلیس دزد را مجروح کرد. (ب) دزد مجروح است.

(۶) (الف) خانه قرمز است. (ب) خانه سفید نیست.

جمله‌های الف در (۵) و (۶) مستلزم صحت جمله‌های ب است. اگر راست باشد که پلیس دزد را مجروح کرده است، پس این هم راست است که دزد مجروح است. اما عکس آن صادق نیست، زیرا دزد ممکن است مجروح باشد بدون آنکه پلیس او را مجروح کرده باشد. به همین ترتیب، اگر راست باشد که خانه قرمز است، پس این هم راست است که نمی‌تواند سفید باشد. اگرچه باز هم عکس آن صادق نیست: حتی اگر بدانیم که خانه سفید نیست، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که حتماً قرمز است.

۴-۳. تناقض

گاهی صحت یک جمله مستلزم سقم جمله دیگر است. این حالت در مثال‌های (۷) وجود دارد.

(۷) (الف) چارلز مجرد است. (ب) چارلز متأهل است.

اگر راست باشد که چارلز مجرد است، پس نمی‌تواند متأهل باشد. رابطه‌ای که در آن صحت یک جمله بدین صورت مستلزم سقم جمله دیگر باشد تناقض نامیده می‌شود. (همان: ۱۹۹)

۵. روابط مفهومی در سطح واژه‌ها

به خوبی می‌دانیم که هر واحد یک نظام، برحسب تقابلش با سایر واحدهای آن نظام ارزش می‌یابد. ولی این «تقابل» به گونه‌ای نیست که تصوّر شود، میان واحدهای یک زبان هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. در این قسمت به برخی از مهمترین روابطی اشاره خواهیم کرد که به لحاظ معنایی، میان واژه‌های زبان وجود دارند. باید به این نکته توجه داشت که میان این روابط، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد و گاه، تشخیص آنها و تمایز یکی از دیگری به سادگی صورت نمی‌پذیرد. به همین دلیل، در این قسمت، ترتیبی برای معرفی این روابط در نظر گرفته‌ام که آگاهی از هریک، بتواند به درک روابط بعدی کمک کند.

۵-۱. شمول معنایی

نخست به سراغ شمول معنایی می‌رویم. این رابطه، میان مفهوم یک واژه و مفهوم واژه‌هایی برقرار می‌شود که نوعی از آن واژه اول‌اند: (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۶۰)

گل

{گلایل} {زنبق} {سنبل} {رز} {میخک} {...}

نمودار شماره-۲

رابطه میان مفهوم واژه «گل» و هریک از واژه‌های «گلایل»، «زنبق»، و غیره را «شمول معنایی» می‌نامیم. تشخیص این رابطه مفهومی، از طریق «نوع» صورت می‌پذیرد، زیرا مثلاً «گلایل نوعی گل است». واژه‌ای که مفهوم‌اش، مفاهیم یک یا چند واژه دیگر را شامل می‌شود، واژه شامل نامیده می‌شود. در نمودار (۲)، «گل» برای «گلایل»، «زنبق» و غیره، «واژه شامل» است. هریک از انواع واژه شامل را یک واژه زیرشمول می‌نامیم. مثلاً مفهوم «گلایل»، زیرشمول مفهوم «گل» به حساب می‌آید. این امکان وجود دارد که یک «واژه شامل» به نوبه خود، «واژه زیرشمول» به حساب آید:

حیوان

{پستاندار} {خزنده} {پرنده} {حشره} {...}

|

{مار} {سوسمار} {...}

|

{کبری} {افعی}

نمودار شماره-۳

۵-۲. جزء واژگی

در نمودار بالا، می‌بینید که مفهوم واژه «مار» برای مثلاً «کبری»، یک «واژه شامل» به حساب می‌آید و به نوبه خود، برای واژه «خزنده»، یک «واژه زیرشمول» است. دقت داشته باشید که ما در اینجا درباره «واژه» صحبت می‌کنیم و نه طبقه‌بندی پدیده‌ها. بنابراین باید میان «خزنده» به عنوان یک «واژه» و «خزندگان» به عنوان طبقه‌ای از حیوانات تفاوت قائل شوید. (همان: ۲۶۲)

حال به سراغ رابطه معنایی جزء واژگی می‌رویم. هرگاه واژه‌ای به مصداقی دلالت کند که از بخش‌هایی تشکیل شده باشد، رابطه میان آن واژه، و واژه‌های بخش هایش را «جزء واژگی» می‌نامیم. مثلاً «گل» از بخش‌هایی نظیر «گلبرگ»، «کاسبرگ»، «پرچم» و غیره تشکیل شده است.

پیراهن

نمودار (۴) به ما نشان می‌دهد که رابطه میان مفهوم «پیراهن» و «یقه»، یک رابطه «جزءواژگی» است. در این شرایط، «پیراهن» را واژه کل و هریک از واژه‌های «یقه»، «آستین» و غیره را واژه جزء می‌نامیم.

۳-۵. عضوواژگی

عضوواژگی یکی دیگر از انواع روابط مفهومی در سطح واژه است. برای ورود به این بحث، مفهوم واژه «اسب» را نسبت به «گله»، در نظر بگیرید. تعدادی «اسب» در کنار هم یک «گله» را تشکیل می‌دهند. وقتی ما از یک «گله اسب» صحبت می‌کنیم، منظورمان یک مجموعه است که اعضایش را «اسب» تشکیل می‌دهد. وقتی ما واژه «جنگل» را به کار می‌بریم، منظورمان مجموعه‌ای است که اعضایش را «درخت»ها تشکیل می‌دهند.

پس «عضوواژگی» با «جزءواژگی» تفاوتی عمده دارد. ما اگر صدها «یقه» را کنار هم قرار دهیم، یک پیراهن نمی‌شود. در جزءواژگی ما همواره نیاز به اجزائی داریم که با هم فرق می‌کنند و در تشکیل یک «کل» باید با هم ترکیب شوند. اما در عضوواژگی، اعضای یک «مجموعه» همه از یک نوع‌اند.

۴-۴. واحدواژگی

این رابطه میان مفهوم دو واژه‌ای برقرار است که یکی واحد شمارش برای واژه دیگر است. در این مورد می‌توانیم نمونه‌هایی نظیر «پرس» برای «چلوکباب»، «دست» برای «استکان»، «فروند» برای «هوایما» و غیره را در نظر بگیریم. «توزیع واحدواژه‌ها با یکدیگر فرق می‌کند. برخی از آنها با یک واژه «پایه» کاربرد می‌یابند. مثلاً در فارسی، «عراده» فقط با «توپ» هم‌نشین می‌شود، در حالی که «دست» برای «کت شلوار»، «کارد و چنگال»، «سیرابی شیردان» و غیره می‌تواند «واحدواژه» به حساب آید. در این میان به نظر می‌رسد که «عدد» و «دانه» از پربسامدترین واحدواژه‌های زبان فارسی باشند.» (همان: ۲۶۴)

۵. روابط مفهومی در سطح جمله‌ها

مجموعه‌ای از روابط مفهومی که در سطح واژه‌ها مطرح می‌شوند، اگر در گستره «جمله» مورد بحث قرار گیرند، به نوعی رابطه مفهومی در سطح جمله مبدل خواهند شد. در گام نخست به رابطه مفهومی شمول معنایی اشاره می‌کنیم.

۱-۵. شمول معنایی

(۸) توی باغچه گل کاشتم.

(۹) توی باغچه کلی سنبل کاشتم.

نمونه‌هایی از نوع جمله‌های (۸) و (۹)، بارزترین شکل رابطه شمول معنایی را میان دو جمله نشان دهند. در این شرایط، عامل پدید آمدن این رابطه، حضور دو واژه‌ای است که نسبت به هم در رابطه «شمول معنایی» اند. حال دو جمله زیر را با هم مقایسه کنید:

(۱۰) تمام اتاق‌ها را جارو کردم.

(۱۱) اتاق خواب را جارو کردم.

در نمونه‌های بالا نیز رابطه «شمول معنایی» در سطح جمله امکان می‌یابد. این در شرایطی است که پدید آمدن این رابطه مفهومی، از طریق یک «واژه شامل» و یک «واژه زیرشمول» صورت نپذیرفته است. به عبارت ساده‌تر، «اتاق خواب» در جمله (۱۱)، نوعی «اتاق» است و وقتی «تمام اتاق‌ها» در جمله (۱۰) جارو شده باشند، جمله (۱۱) زیرشمول جمله (۱۰) به حساب خواهد آمد. حال دو نمونه زیر را با هم مقایسه کنید:

(۱۲) خانه را رنگ کردم.

(۱۳) اتاق خواب را رنگ کردم.

در دو نمونه (۱۲) و (۱۳)، رابطه مفهومی موجود را باید جزء جمله دانست؛ زیرا «اتاق خواب» در جمله (۱۳)، نوعی «خانه» نیست، بلکه برحسب آنچه در مورد رابطه «جزءواژگی» گفتیم، «اتاق خواب» بخشی یا «جزئی» از «خانه» است. (پول، ۱۳۸۲: ۹۶)

۵-۲. هم معنایی

آنچه درباره هم معنایی در سطح واژه‌ها مطرح کردیم، درباره جمله‌ها نیز صادق است. در اینجا، «هم معنایی» به این معنی است که بتوان در متن، جمله‌ای را جایگزین جمله دیگری کرد، بدون اینکه مفهوم متن تغییر کند:

(۱۴) الف: برادرم مجرد است. ب: برادرم ازدواج نکرده است. پ: برادرم زن نگرفته است.

(۱۵) الف: مریم کتابش را به هوشنگ فروخت. ب: هوشنگ کتاب مریم را از او خرید.

(۱۶) الف: مسابقات والیبال امسال در لندن برگزار می‌شود. ب: مسابقات والیبال امسال در پایتخت انگلستان برگزار می‌شود.

باید توجه کرد که به لحاظ ادراکی، هیچ دو جمله‌ای «هم معنی مطلق» یکدیگر نیستند و اهل زبان، هیچ جمله‌ای را بی دلیل به جای جمله دیگر به کار نمی‌برند.

۵-۳. تناقض

هرگاه مفهوم بخشی از جمله، ناقض بخش دیگری از همان جمله باشد، آن جمله با تناقض معنایی روبه رو خواهد بود. مانند نمونه‌های زیر:

(۱۷) این قاتل تا به حال کسی را نکشته است.

(۱۸) با سرعت فراوان بی حرکت ایستاده بودیم.

شاید چنین به نظر برسد که وقوع جمله‌هایی نظیر (۱۷) و (۱۸) اساساً در زبان خودکار منتفی است. اما چنین شرایطی در زبان ادب کاربرد فراوان دارد و به عبارت دقیق‌تر، نوعی «هنجارگریزی» برای دستیابی به زبان ادب است:

(۱۹) ز خود هرچند بگریزم، همان دربند خود باشم رم آهوی تصویرم، شتاب ساکنی دارد

(واعظ قزوینی)

در نمونه شماره (۱۹)، کاربرد «تناقض معنایی» به نوعی برجسته سازی می انجامد، و این در شرایطی است که مثلاً «شتاب» در همنشینی با «ساکن» همنشینی دو مفهوم متناقض به حساب می آید. این همان عملکردی است که در مطالعه زبان ادب، نقیض گویی یا پارادوکسی نامیده می شود (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۷۲)

گونه ای دیگر از روابط مفهومی در سطح جمله، استلزام معنایی نام دارد و آن در شرایطی است که تحقق مفهوم یک جمله، مستلزم تحقق مفهوم جمله دیگری باشد. مانند:

(۲۰) الف: گربه فرشته زایید.

ب: گربه فرشته ماده است.

در نمونه فوق، تحقق جمله «الف»، مستلزم این است که جمله «ب» تحقق یافته باشد. اگر گربه فرشته ماده نباشد، نمی تواند زاییده باشد؛ و الی آخر.

۴-۵. پیش انگاری

آخرین رابطه مفهومی که در این بخش معرفی می کنیم، پیش انگاری نام دارد. این امکان وجود دارد که فرستنده پیام، اطلاعاتی را در اختیار گیرنده پیام خود قرار ندهد، ولی بتوان از محتوای این پیام به آن اطلاعات دست یافت:

(۲۱) الف: خواهر فرشته به تبریز رفت.

ب: فرشته خواهر دارد.

جمله (۲۱) الف، پیامی است که فرستنده در اختیار گیرنده قرار می دهد. با توجه به آنچه در پیام نهفته است، گیرنده به اطلاعات جمله «ب» دست می یابد. در نمونه فوق، جمله ب را پیش انگاشته می نامیم و رابطه مفهومی میان این دو جمله را پیش انگاری در نظر می گیریم.

حال پرسش عمده این است که چگونه می توان میان «پیش انگاری» و «استلزام معنایی» تمایز قائل شد، زیرا در اینجا نیز، برای این خواهر فرشته به تبریز رفته باشد، مستلزم این نکته به نظر می رسد که فرشته خواهر داشته باشد. باید توجه داشت که در نمونه (۲۰)، استلزام برحسب مشخصه معنایی مطرح می شود. مثلاً در نمونه (۲۰) الف، ما با فعل «زایید» مواجهیم که از مشخصه معنایی [+ماده] برخوردار است و ما از همین مشخصه معنایی به استلزام معنایی جمله (۲۰) ب پی می بریم.

ساده ترین روش برای تمایز این دو رابطه مفهومی، این است که ما می توانیم جمله (۲۱) الف را منفی کنیم و باز هم به پیش انگاشته (۲۱) ب برسیم؛ در حالی که در مورد جمله (۲۰) چنین شرایطی مطرح نیست. در نمونه (۲۰) الف، ما اگر جمله «گربه فرشته زایید» را در نظر بگیریم، نمی توانیم به استلزام معنایی جمله (۲۰) ب برسیم، زیرا «نزاییدن»، ممکن است به دلیل «نر» بودن گربه فرشته باشد. (همان: ۲۷۶)

تا این قسمت، برخی از مشکلات عمده مربوط به نمایش واژه و نیز برخی از روابط معنایی بنیادی و تقابلی های مربوط به کلمه ها و جمله ها را مورد بررسی قرار دادیم. وظیفه بعدی ما این است که ببینیم گویشوران چگونه می توانند گفته های معنادار را تولید و درک کنند. اگرچه بخش عمده پژوهش هایی که در این زمینه صورت گرفته بسیار پیچیده است، خوب است که صورت ساده شده چند پیشنهاد را که معرف بخش وسیعی از این پژوهش هاست بررسی کنیم.

۶. کاربردشناسی

یکی از عوامل مهم در تعبیر جمله مجموعه دانشی است که اغلب کاربردشناسی نامیده می‌شود. این دانش شامل زمینه نگرش‌ها و اعتقادات سخنگو و مخاطب، درک آنان از بافت جمله و دانش آنها از نحوه استفاده از زبان برای تبادل اطلاعات است. به عبارت دیگر، تحقیق و بررسی در مورد نحوه تأثیر متن یا زمینه بر معنی، کاربردشناسی نامیده می‌شود. نمونه‌های زیر را در نظر بگیرید:

(۲۲) الف: اعضای شورای شهر به راهپیمایان مجوز ندادند، زیرا آنها نگران بروز خشونت بودند.

ب: اعضای شورای شهر به راهپیمایان مجوز ندادند، زیرا آنها محرک خشونت بودند.

این دو جمله ساخت نحوی یکسانی دارند و تنها در انتخاب فعل در بند درونه با یکدیگر متفاوتند (نگران بودن در جمله الف، در برابر محرک بودن در جمله ب). ضمیر «آنها» معمولاً در این دو جمله به گونه متفاوتی تعبیر می‌شود. اغلب مردم معتقدند که در (۲۲) الف، مرجع «آنها» قطعاً اعضای شورای شهر و در (۲۲) ب، راهپیمایان است. این نظرها ظاهراً هیچ ربطی به قواعد دستوری ندارند. در واقع اینها اعتقادات ما را درباره گروه‌های مختلف جامعه منعکس می‌کنند - در این مورد خاص، اعتقاد به اینکه به احتمال زیاد اعضای شورای شهر از خشونت هراس دارند نه آن که محرک آن باشند.» (اگریدی، ۱۳۸۶: ۲۹۹)

۶-۱. اصل همکاری

در موارد بسیاری، در تعبیر جمله‌ها از کاربردشناسی استفاده‌های حتی ظریفتری می‌شود. برای مثال، ناخدای یک کشتی در شرح سفر روزانه کشتی چنین ثبت می‌کند: امشب ناخدا دوم هوشیار نبود. اگرچه این جمله در مورد وضعیت ناخدا دوم در شب‌های دیگر هیچ چیز نمی‌گوید، خواننده استنباط می‌کند که ناهوشیاری این شخص مشکلی برای اوست. این استنباط ناشی از معنای تحت اللفظی جمله نیست، بلکه حاصل نحوه کاربرد زبان در امر ارتباط است. معمولاً جمله‌هایی که به کار می‌بریم قرار است آگاهی بخش و بجا باشند. این بخشی از آن چیزی است که اصل همکاری در گفتگو خوانده می‌شود. وقتی گفته‌ای آگاهی بخش نباشد یا نابجا به نظر برسد، شنونده فرض می‌کند که باید نتیجه‌ای بگیرد که بتواند آگاهی بخش و بجا بودن گفته یا نوشته را به آن ربط دهد.

(۲۳) اصل همکاری نقش خود را در مکالمه به نحو مناسب ایفا کن.

همان طور که در جدول شماره (۱-۴) نشان داده شده، رهنمودها و یا اصول مکالمه‌ای مشخص‌تری تضمین می‌کند که تعامل‌های مکالمه‌ای در واقع اصل همکاری را برآورده سازند.

این اصول مسئول نظم بخشیدن به مکالمه طبیعی است، اما همان طور که خواهیم دید در بعضی شرایط برای برجا گذاردن تأثیر خاصی می‌توان هر یک از این اصول را نادیده گرفت.

جدول شماره ۴- برخی اصول مکالمه

اصل رابطه: گفتار شما مرتبط با موضوع بحث باشد.
اصل کیفیت: بکوشید که گفتار شما صحیح باشد. (حرف نادرست یا حرفی که برایش شاهد کافی ندارید ننویسید)
اصل کمیت: گفتار شما در بردارنده اطلاعات اضافی یا کم نباشد.
اصل شیوه کلام: کلام شما واضح، مختصر و منظم باشد.

۶-۲. اصل رابطه

اصل رابطه «حداقلی» را در اختیار شنونده می‌گذارد تا منظور دیگران را استنباط کند. به عنوان مثال، به خاطر این اصل است که ما عبارت "باید برای امتحان درس بخوانم" را (در پاسخ به پرسش برویم سینما؟) جواب "نه" تلقی می‌کنیم.

«عدم رعایت اصل رابطه تأثیر خاصی به جا می‌گذارد به عنوان مثال، اگر کسی از شما پرسد "آیا مقاله درسی خود را تمام کرده‌ای؟" و شما پاسخ دهید "اخیراً خیلی باران باریده، اینطور نیست؟" شما با ندادن پاسخ مربوط، اصل رابطه را نقض کرده اید، و با دادن این جواب، به اشاره می‌گویید که می‌خواهید موضوع صحبت را عوض کنید.» (لاینز، ۱۳۸۶: ۱۷۸)

۶-۳. اصل کیفیت

اصل کیفیت مستلزم آن است که عبارات مورد استفاده شما در مکالمه مبنایی واقعی داشته باشد. به عنوان مثال، اگر بیرسم "هوا چطوره؟" و کسی جواب دهد "برف می‌بارد" معمولاً فرض می‌کنم که این عبارت اطلاعات قابل اطمینانی در مورد وضع فعلی هوا می‌دهد. اما برای زدن طعنه و کنایه، گاه می‌توان اصل کیفیت را نادیده گرفت و پاسخی داد که می‌دانیم دروغ است. به عنوان مثال، اگر دو نفر در وسط صحرایی سوزان زندگی می‌کنند و یکی از آن دو مدام هر روز صبح می‌پرسد "هوا چطوره؟" شاید بی ربط نباشد اگر دیگری با حالت خاصی در چهره‌اش و یا با آهنگی که نشان می‌دهد که منظورش دادن گزارش صحیحی از واقعیت نیست با طعنه جواب دهد "امروز طبق معمول داره برف میاد." (اگریدی، ۱۳۸۶: ۳۰۱)

۶-۴. اصل کمیت

اصل کمیت رهنمودهای ظریفی را در مکالمه وارد می‌کند. به عنوان مثال، کسی از من پرسد که یک نویسنده معروف امریکایی کجا زندگی می‌کند. ماهیت پاسخ من تا حدّ بسیاری بستگی به این دارد که به اعتقاد من چقدر اطلاعات برای آن مقطع از مکالمه مناسب است. اگر بدانم آن فرد صرفاً کنجکاو است که بداند آن نویسنده در کدام بخش از کشور زندگی می‌کند، ممکن است کافی باشد که پاسخ دهم "در می سی سی پی". اما، اگر بدانم آن فرد می‌خواهد نویسنده را ملاقات کند، آنگاه اطلاعات بسیار دقیق‌تری (شاید حتی نشانی منزل او) مناسب باشد.

۶-۴. اصل شیوه کلام

اصل شیوه کلام محدودیت‌های چندی را بر کاربرد زبان تحمیل می‌کند، که در این قسمت ذکر دو مورد همراه با مثال کافی است. اول، فرض کنید که از مرد خاصی به عنوان کسی که با مری زندگی می‌کند یاد کنم. شنونده حق دارد نتیجه بگیرد که مرد موردنظر شوهر مری نیست. زیرا، اصل شیوه کلام، اقتضا می‌کرد که اگر گفته من توصیف صحیحی از فرد همراه مری بود از عبارت خلاصه تر و روشنتر "شوهر مری" استفاده کنم.

دوم، فرض کنید استخدام کننده‌ای از من در مورد یکی از دانشجویان سابقم، که تقاضای کار کرده، سؤال کند و من با کنایه بگویم اگر بتوانی از او کار بخشی شانس آوردی. از آنجا که این جمله را می‌توان به دو صورت بسیار متفاوت تعبیر و تفسیر کرد (با افزودن او به کارمندان خوشحال می‌شوی "در مقابل" به کار واداشتن او کار ساده‌ای نیست) من با استفاده از ساختی مبهم، اصل شیوه کلام را نقض کرده‌ام. به دلیل آنکه این اصول فقط به اهداف خاصی نقض می‌شوند، استخدام کننده حق دارد که به صداقت توصیه من شک کند. (همان: ۳۰۲)

۷. پیش انگاشت

اعتقادات یک گویشور به طرق دیگری نیز در کاربرد زبان منعکس می‌شود. مثال آشنای این موضوع شامل جمله زیر است:

(۲۴) آیا از ورزش منظم دست کشیده‌ای؟

استفاده از فعل دست کشیدن این طور القا می‌کند که به عقیده گوینده، شنونده به طور منظم ورزش می‌کرده است. همان طور که (۲۵) نشان می‌دهد، چنین فرضی با فعل "امتحان کردن" همراه نیست.

(۲۵) آیا ورزش منظم را امتحان کرده‌ای؟

تصور یا اعتقادی که که با کاربرد ساخت یا واژه‌ای خاص القا می‌شود پیش‌انگاشت نام دارد.

(۲۶) الف: نیک اذعان کرد که تیم باخت‌ه است.

ب: نیک گفت که تیم باخت‌ه است.

انتخاب فعل "اذعان کردن" در ۲۶-الف نشان می‌دهد گوینده پیشاپیش فرض را بر صحت این ادعا گذاشته که تیم شکست خورده است. چنین پیش‌انگاشتی با انتخاب فعل گفتن در ۲۶-ب همراه نیست. در این جمله، گوینده گفته نیک را، بدون موضع گیری درباره صحت آن، صرفاً گزارش می‌کند. (فرامکین، ۱۳۸۷: ۲۱۳)

۸. کنش‌های گفتاری

مجموعه دیگری از عوامل هم هست که باید در تحلیل معنایی در نظر گرفته شود؛ این عوامل شامل نوع کنشی است که با بیان یک جمله همراه می‌شود. بنابر نظری که نفوذ فراوان یافته، سه کنش گفتاری اصلی وجود دارد: **کنش لفظی**، که عبارت است از بیان یک جمله با یک معنای خاص؛ **کنش غیرمستقیم**، که نیت گوینده را از بیان آن جمله آشکار می‌کند (ستودن، انتقادکردن، هشدار دادن)؛ و **کنش تأثیری**، شامل تأثیری است که گوینده با بیان جمله بر مخاطبش می‌گذارد. برای مثال، معلمی که نمی‌تواند نظم را در کلاس برقرار کند، این جمله را بر زبان می‌آورد: شما را بعد از زنگ در کلاس نگه می‌دارم. معلّم، با بیان این جمله، سه کنش گفتاری را به طور همزمان انجام می‌دهد - یک کنش لفظی (شامل ادای یک جمله با معنای "شما را بیش از حد معمول در مدرسه نگه می‌دارم")، یک کنش غیرمستقیم زبانی (یک هشدار)، و یک کنش تأثیری (ساکت کردن دانش آموزان).

میان ساخت نحوی و کنش‌های گفتاری رابطه یک به یک وجود ندارد. برای مثال، یک کنش غیرمستقیم هشداردهنده می‌تواند شامل (۱) یک جمله خبری (یک گزاره)، (۲) یک جمله امری (یک دستور)، (۳) یک پرسش بله یا خیر، یا (۴) یک پرسش استفهامی باشد.

(۲۷) الف: یک خرس پشت سرت است. ب: فرار کن!

ج: آیا می‌دانی یک خرس پشت سرت است؟ د: این خرس اینجا چه می‌کند؟

(اگریدی، ۱۳۸۶: ۳۰۴)

به همین ترتیب، کنش تأثیری را که هدفش واداشتن کسی به باز کردن پنجره است می‌توان به طرق مختلف بیان کرد:

(۲۸) الف: کاش پنجره را باز می‌کردی. ب: پنجره را باز کن. ج: می‌توانی پنجره را باز کنی؟

د: چرا پنجره را باز نمی‌کنی؟ ه: اینجا خیلی گرم است.

به دلیل کنش تأثیری همراه با این گفته‌ها، واکنش مناسب از طرف شنونده قاعداً باز کردن پنجره خواهد بود. بنابراین، اهل زبان می‌دانند جمله (۲۸-ج) را نباید درخواست ساده‌ای برای گرفتن اطلاعات تعبیر کرد. فقط از سرِ شوخی ممکن است:

کسی در پاسخ بگوید بله می‌توانم و بعد هم اقدامی برای بازکردن پنجره نکند. به رغم رابطه غیرمستقیم میان ساخت جمله و کنش‌های گفتاری، دسته کوچکی از افعال هستند استفاده از آنها قدرتِ کنش غیرمستقیم جمله را آشکار می‌سازد. نمونه‌های رایج این افعال شامل قول دادن، شرط بستن، هشدار دادن و قبول کردن است.

(۲۹) الف: قول می‌دهم که آنجا باشم. ب: شرط می‌بندم که تیم یانکی بازنده می‌شود.

ج: به تو هشدار می‌دهم که این فکر خوبی نیست. د: قبول می‌کنم که باید آن کار را بکنید.

افعال موجود در نمونه (۲۹) نوع کنش غیرمستقیم نهفته در بیان جمله را نشان می‌دهند - عمل قول دادن، عمل هشدار دادن، و غیره. این نوع افعال را کنشی گویند زیرا صرفِ بر زبان راندنِ آنها انجام یک کنش غیرمستقیم را به دنبال دارد. بدین ترتیب، گوینده با گفتن قول می‌دهم که آنجا باشم، به طور خودکار کنش غیرمستقیم قول دادن را انجام داده است. جمله‌هایی مانند آنجا خواهم بود، که می‌تواند یک پیش‌بینی، هشدار، یا تهدید ساده باشد، چنین نیست.

وقتی فعلی به صورت کنشی به کار می‌رود، همواره فاعلش اول شخص (من یا ما) و زمانش حال است. بعضی از افعال کنشی دارای محدودیت دیگری نیز هستند: تنها گویندگانی که مقام یا موقعیت اجتماعی خاصی دارند بحق می‌توانند آنها را به کار برند. تنها یک روحانی یا قاضی بحق می‌تواند جمله "من شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم" را بیان کند و تنها یک قاضی بحق می‌تواند بگوید "شما را به پنج سال زندان محکوم می‌کنم". (همان: ۳۰۶)

۹. وضعیتی

عوامل کاربردشناسی مربوط به تعبیر و تفسیر جمله می‌تواند شامل دانش ما از بافتی که در آن جمله ادا می‌شود، از جمله محیط فیزیکی یا وضعیتی شود. همه زبان‌ها دارای صورت‌هایی هستند که کاربرد و تعبیر و تفسیر آنها بستگی به جایگاه گوینده/ شنونده در وضعیت خاصی دارد. واژه‌هایی چون «این» یا «اینجا» (نزدیک به گوینده) در مقابل «آن» و «آنجا» (نزدیک به شنونده و/ یا دور از گوینده) نمونه‌هایی از این صورت‌هاست که صورت‌های اشاری مکانی نامیده می‌شود. بنابراین، اگر استیو و برایان پشت میز روبروی یکدیگر نشسته باشند، هر کدام از آنها به بشقاب مقابل خود به عنوان «این بشقاب» و به بشقاب مقابل دیگری به عنوان «آن بشقاب» اشاره می‌کند. بدون درک چگونگی تأثیر وضعیتی که در آن جمله‌ای ادا می‌شود، تعبیر صحیح واژه‌هایی چون «این» و «آن» برای گویشوران انگلیسی زبان غیرممکن خواهد بود.

معرف‌ها تنها عنصری نیستند که کاربرد و تعبیر و تفسیرشان مستلزم اشاره به مشخصه‌های وضعیتی است. به عنوان مثال، تقابل‌های صورت‌های اشاری در درک افعالی چون «آمدن» و «رفتن» که فراوان از آنها استفاده می‌شود نیز حائز اهمیت است. در این خصوص تفاوت مهم دیدگاه موجود در دو جمله زیر را مشاهده کنید:

(۳۰) الف: خرس داره میاد تو چادر! ب: خرس داره میره تو چادر!

(همان: ۳۰۸)

«آمدن» با فاعل سوم شخص حاکی از حرکت به سوی گوینده است، در حالی که «رفتن» با همان نوع فاعل حاکی از حرکت به سمتی غیر از سمت گوینده است (لذا می‌توانیم استنباط کنیم کسی که جمله ۳۰-الف را ادا می‌کند، احتمالاً در چادر است).

۱۰. کلام

منبع دیگر اطلاعات بافتی مربوط به تعبیر و تفسیر را می‌توان در کلام - یعنی رشته متصل گفته‌های بیان شده در خلال مکالمه، سخنرانی، داستان و یا دیگر رویدادهای گفتاری - یافت. اهمیت کلام ناشی از این واقعیت است که جمله‌های منفرد معمولاً عناصری دارند که تعبیر و تفسیر آنها را تنها به یاری اطلاعات موجود در گفته‌های پیشین می‌توان تعیین کرد. به عنوان مثال، تعبیر و تفسیر هریک از واژه‌های ایرانیک متن زیر به اطلاعات موجود در جمله پیش از آنها بستگی دارد. ما «آنجا» را با ارجاع به «پارک»، «او» را با ارجاع به «دخترکی»، و «آن» را با ارجاع به «خرگوشی» تعبیر و تفسیر می‌کنیم.

(۳۱) دخترکی برای قدم زنی به پارک رفت. او در آنجا خرگوشی دید. چون آن مجروح شده بود، او آن را به خانه برد.

یکی از مهمترین تقابل‌ها در مطالعه کلام شامل تمایز میان اطلاعات نو و کهنه می‌شود. اطلاعات کهنه (یا داده شده) شامل دانشی است که گوینده در هنگام بیان عبارتی فرض می‌کند که، یا به دلیل مشترک بودن بین آن دو یا به خاطر آنکه در کلام قبلاً از آن سخن رفته، در نزد مخاطب وجود دارد. در مقابل، اطلاعات نو شامل دانشی است که برای نخستین بار در کلام عرضه می‌شود. به تقابل میان دو جمله زیر توجه کنید:

The man is at the front door

(۳۲) الف

A man is at the front door.

ب

انتخاب معرف «the» برای «man» در ۳۲-الف حاکی از آن است که مرجع آن عبارت کسی است که قبلاً در کلام ذکر آن رفته است و لذا مخاطب آن را می‌شناسد (اطلاعات کهنه). برعکس، انتخاب معرف «a» در ۳۲-ب حاکی از آن است که مرجع آن عبارت برای نخستین بار در کلام ذکر می‌شود (اطلاعات نو). توجه نمایید که در هر دو جمله از حرف تعریف the برای front door استفاده کرده‌اند و اینکه حرف تعریف نکره a در این بافت مناسب نیست. علت این امر آن است که وضعیت مکالمه احتمالاً شامل فقط یک در جلوست. به دلیل آنکه گوینده و مخاطب احتمالاً هر دو از این امر آگاهند (یعنی، این اطلاعاتی کهنه است)، حرف تعریف the معرف مناسب برای استفاده در این بافت است. (فرامکین، ۱۳۸۷: ۸۳)

مبتدا

مفهوم مهم دیگر در مطالعه کلام مفهوم مبتدا است، که عبارت است از آنچه جمله یا بخشی از کلام در مورد آن است، متن زیر را در نظر بگیرید:

(۳۳) یکی بود یکی نبود، بازرگانی بود که دو پسر داشت. پسر بزرگتر می‌خواست دانشمند شود. او وقت خود را صرف خواندن و مطالعه کرد. اما تعریف کنم از پسر کوچکتر؛ او ترجیح می‌داد سفر کند و گوشه و کنار دنیا را ببیند.

جمله اول این متن، به عنوان اطلاعات نو، بازرگانی را معرفی می‌کند که دو پسر دارد. در جمله دوم مبتدایی (پسر بزرگتر) انتخاب می‌شود و در جمله سوم، که «او» در آن به پسر بزرگتر بازمی‌گردد، حفظ می‌شود. سپس جمله آخر مبتدای جدیدی (پسر کوچکتر) را معرفی می‌کند و اطلاعاتی در مورد وی به دست می‌دهد. این تغییر به واسطه عبارت «اما تعریف کنم از» تسهیل می‌شود، که از آن می‌توان برای معرفی مبتدای جدید استفاده کرد.

گرایشی قوی در زبان وجود دارد مبتدا را در قالب فاعل جمله بیان کند. طبیعی است که جمله معلوم ۳۴-الف را به عنوان

جمله‌ای در مورد پلیس و جمله ب را به عنوان جمله‌ای در مورد سارق تعبیر و تفسیر کنیم: (همان: ۸۷)

The police chased the burglar.

(۳۴) الف:

The burglar was chased by the police.

ب:

۱۱. ارتباط معناشناسی و دستور زبان

معنای یک جمله حاصل معنای واژگانی و دستوری است، یعنی معنای تکواژهای قاموسی سازنده جمله و معنای ساخت‌های دستوری که یک تکواژ قاموسی را از نظر همنشینی به دیگری مربوط می‌کنند. معنای دستوری هنگامی روشن می‌شود که جمله‌های زیر را با هم مقایسه کنیم:

(۳۵) سگ پستیچی را گاز گرفت.

(۳۶) پستیچی سگ را گاز گرفت.

این دو جمله از نظر معنا متفاوتند. اما این تفاوت را نمی‌توان به تکواژهای قاموسی سازه‌ای نسبت داد. اما تفاوت میان جمله (۳۵) و جمله (۳۶):

(۳۷) سگ روزنامه نگار را گاز گرفت.

یا تفاوت میان جمله (۳۶) و جمله (۳۸)

(۳۸) پستیچی سگ را آرام کرد.

را می‌توان به اختلاف تکواژهای قاموسی نسبت داد. تفاوت معنایی میان جمله‌های (۳۵) و (۳۶) از دیدگاه سنتی این است که در جمله (۳۵) سگ، فاعل و نامه رسان، مفعول است. درحالی که در جمله (۳۶) این نقش‌های دستوری برعکس هستند.

تفاوت معنایی میان جمله‌های (۳۵) و (۳۶) ناشی از تفاوت معنای توصیفی است که می‌توان آن را، همان‌طور که خواهیم دید، براساس شروط صدق این جمله‌ها توضیح داد. اما، معنای دستوری الزاماً توصیفی نیست. به لحاظ منطقی می‌توان گفت که جمله‌های خبری و سؤالی قرینه نظیر جمله (۳۵)

سگ پستیچی را گاز گرفت. آیا سگ پستیچی را گاز گرفت؟ معنای توصیفی یکسانی دارند. اما در بعد دیگری متفاوتند. برای قراردادن آن در طبقه معنای بیانی و اجتماعی موردی را می‌توان ذکر کرد. تفاوت‌های بسیار زیاد دیگری میان جمله‌ها وجود دارد که به تفاوت‌های معنای غیرتوصیفی مربوط هستند. به عنوان مثال، آرایش واژه در بسیاری از زبان‌ها یک نقش بیانی ایفا می‌کند. در شرایطی خاص چنین نقشی را انتخاب یک وجه به جای دیگری به عهده دارد (به عنوان مثال، وجه التزامی به جای وجه اخباری در ساختارهایی خاص در زبان‌های فرانسه، آلمانی و اسپانیایی). (لاینز، ۱۳۸۶: ۱۹۳)

در رابطه با معنای اجتماعی، نه در زبان انگلیسی بلکه در بیشتر زبان‌های اروپایی این طور رایج است که گویشوران میان دو ضمیر مخاطب تمایز قائل می‌شوند، و استفاده از یک ضمیر یا ضمیر دیگر، تا اندازه‌ای به وسیله نقش‌ها در روابط اجتماعی مشخص می‌شود. استفاده از یک ضمیر به جای دیگری در هر مورد به تفاوت شمار (مفرد در برابر جمع) یا شخص (دوم شخص در برابر سوم شخص) بستگی دارد؛ و این تفاوت دستوری ممکن است تنها تفاوت میان دو جمله با یک معنای توصیفی باشد. در بسیاری از زبان‌ها همچنین اول شخص جمع به اصطلاح تفخیم وجود دارد. در انگلیسی جمله زیر را می‌توان مثال زد: (همان: ۱۹۶)

(۳۹) we have enjoyed ourself.

که در معنای توصیفی با جمله زیر تفاوت دارد.

(۴۰) we have enjoyed ourselves. ما لذت برده ایم.

(۴۱) I have enjoyed myself. من لذت برده ام.

بنابراین، تفاوت میان معنای واژگانی و دستوری و تفاوت میان معنای توصیفی و غیرتوصیفی برهم منطبق نمی‌باشند. اصولاً تفاوت میان معنای واژگانی و دستوری به تفاوت میان واژه‌نامه و دستور بستگی دارد. تاکنون براین فرض عمل کرده‌ایم که این تفاوت روشن و صریح است اما این طور نیست. بعضی اوقات زبان شناسان تمایزی میان واژه‌های متعلق به اجزاء کلام اصلی (اسم، فعل، صفت، قید) و به اصطلاح انواع مختلف واژه‌های نقش نما شامل حرف تعریف معین، حروف اضافه، حروف ربط، ادات منفی قائل می‌شوند. خصوصیت چنین واژه‌های نقش نما این است که به طبقاتی با تعداد اعضاء اندک تعلق دارند و توزیع‌شان کاملاً به وسیله قواعد نحوی تعیین می‌شود. و اغلب همان نقشی را که گوناگونی صرفی در زبان‌های دیگر دارد ایفا می‌کند.

به طور کلی، اسم‌ها، فعل‌ها، صفت‌ها و بیشتر قیده‌ها واژگانی‌تر از واژه‌های نقش نما هستند. و به علاوه بعضی از واژه‌های نقش نما به لحاظ خصلت از واژه‌های نقش نمای دیگر واژگانی‌ترند. (همان: ۱۹۸)

شیوه ارتباط ساختار دستوری زبان‌های خاص و زبان به طور عام با جهان یک مسأله فلسفی واقعاً دشوار است. دلیل ذکر آن در اینجا معنای ضمنی آن جهت ارتباط میان معناشناسی و دستور است. به طور کلی در سال‌های اخیر زبان شناسان با اطمینان بیشتری درباره تمایز میان دانش زبانی و غیرزبانی صحبت کرده‌اند. بسیاری از زنجیره‌های واژه‌ای غیردستوری در نظر گرفته شده‌اند و موقعیت‌شان دست کم قابل بحث است. به عنوان مثال می‌توان فرض کرد زنجیره واژه‌ای زیر:

(۴۲) رئیس جمهور ایالت متحده سپری شده است.

ممکن است برای اکثریتی مطلق از انگلیسی زبانان بی معنا باشد. آیا این جمله به لحاظ دستوری بدساخت است؟ بنابراین، جمله (۴۳) نیز باید ناجمله باشد.

(۴۳) سه رئیس جمهور سپری شده‌اند و هیچ چیز تغییر نکرده است.

اما مطمئناً جمله (۴۳) قابل تعبیر و تفسیر است. می‌توان گفت که جهت تعبیر این جمله - جهت قابل فهم ساختن آن - باید واژه (رئیس جمهور) را در معنای غیر تحت اللفظی در نظر گرفت. دستوریان سنتی اندیش بدان به عنوان قیاس جزء به کل یا کنایه اشاره کرده‌اند. این واژه‌ها این روزها کمتر به کار می‌روند؛ و چارچوب دقیق و مفصل به اصطلاح صناعات ادبی (مانند طبقه بندی سنتی اجزاء کلامی) به روی تمام انواع انتقادات مفصل باز است.

دستوری یا غیردستوری بودن جمله‌های (۴۲) و (۴۳) موضوع تصمیم نظری یا روش شناسانه نیست. اگر تصمیم بگیریم که آنها را به عنوان جمله‌های دستوری قلمداد کنیم، می‌توانیم موقعیت خلاف قاعده آنها و احتمال تفسیر جمله (۴۳) با سهولتی بیش از جمله (۴۲) براساس زمینه‌های معنایی تبیین کنیم.

این‌ها مثال‌هایی به لحاظ نظری جالب توجه‌اند. اما «بسیاری از زنجیره‌های واژه‌ای در مقالات و کتاب‌های درسی ذکر شده‌اند که علی‌رغم آن چه نویسندگان‌شان در مورد آنها می‌گویند، بی شک هم دستوری هستند و هم از نظر معنایی خوش ساختند. اگرچه تمایزی میان دو نوع معنای واژگانی و دستوری در موارد مشخص وجود دارد، تشخیص مرز میان آنها همیشه آن طور که می‌خواهیم

آسان نیست. همچنین ملاحظه کرده‌ایم که تمایز میان معنادار بودن و دستوری بودن جمله‌ها، به دلایل مختلف، کاملاً مشخص و واضح نیست. بد نیست نگاهی دقیق‌تر به مفهوم معنای جمله داشته باشیم.» (همان: ۱۹۹)

۱۲. نتیجه‌گیری

زبان نظامی است که از نمادهای آوایی قراردادی ساخته شده و به وسیله آن اعضای یک گروه اجتماعی همکاری می‌کنند. زبان سرشت و جوهره خاص خود را دارد. چیزی که به زبان آید وجود خواهد داشت خواه آن وجود حقیقی باشد و خواه خیالی. زبان صدا و مفهوم را به هم پیوند می‌دهد. از این روی، اگر زبان بتواند میان آوا و معنا ارتباط برقرار کند کار خود را انجام داده است. معناشناسی از لحاظ مطالعه، پیچیده‌ترین و دشوارترین شاخه‌های زبانشناسی است. امروزه زبانشناسی به بررسی ارتباط میان لایه‌های بخش‌های مختلف زبان می‌پردازد و زبان را تقسیم بندی می‌کند تا عامل معنی را پیدا کند. مطالعه رشته‌های لغات در معنی‌شناسی اهمیت فراوان دارد. اکنون در مطالعه رشته هر واژه، تنها به ذکر اصل آن بسنده نمی‌شود بلکه به تمام مسیر حرکتی که یک کلمه از روز نخست تاکنون داشته توجه می‌شود. در حال حاضر روابط نزدیکی میان واژه‌شناسی و دستور زبان وجود دارد، که همگی از عوامل مؤثر در مطالعات معناشناسی به‌شمار می‌روند.

معناشناسی با گستره وسیعی از پدیده‌ها اعم از ماهیت معنا، نقش ساخت نحوی در تعبیر جمله‌ها و تأثیر کاربردشناسی و اعتقادات گوینده در فهم گفته‌ها سروکار دارد. از طریق معناشناسی می‌توانیم یک نوع نقد، البته نقد نه به معنای نقد ادبی و یک نوع شیوه موشکافانه و دقیق را از یک گفتمان یا متن از طریق معناشناسی ارائه بدهیم. اگرچه موانع و مشکلاتی جدی در تمام این حوزه‌ها باقی است، کارهای پژوهشی در سال‌های اخیر دست کم توانسته شناسایی انواع روابط، سازوکارها و اصول دخیل در فهم زبان را آغاز کند. از جمله آن‌ها می‌توان مفاهیم گستره مصداقی و گستره مفهومی را در عرصه معنای واژه، دگرگفت، تضمن و تناقض در عرصه تعبیر جمله را نام برد.

منابع

- اگریدی، ویلیام، آژنّف، مارک (۱۳۸۶)، درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر، ترجمه علی درزی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- انوری، حسن و گیوی، حسن (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی (۲)، جلد چهارم، تهران: مؤسسه فرهنگی فاطمی.
- بلومفید، لئونارد (۱۳۷۹)، زبان، ترجمه علی محمد حق شناس، جلد اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سوسور، ف. دو (۱۳۷۷)، دوره زبان شناسی عمومی، ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس.
- صفوی، کوروش (۱۳۹۱)، آشنایی با زبان شناسی، جلد اول، تهران: علمی.
- _____ (۱۳۹۱)، درآمدی بر معنی شناسی، جلد اول، تهران: علمی.
- فرامکین، ویکتوریا (۱۳۸۷)، مقدّمه‌ای بر زبان، ترجمه علی رحیمی و رامین رهنورد، تهران: جاودانه.
- کافی، علی (۱۳۷۲)، زبان فارسی و زبان علم، جلد اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- لاینز، جان (۱۳۸۶)، زبان و زبان شناسی، ترجمه مرضیه ایزدپرست، جلد اول، شیراز: آونداندیشه.
- _____ (۱۳۹۱)، درآمدی بر زبان شناسی، ترجمه کوروش صفوی، جلد اول، تهران: علمی.
- _____ (۱۳۲۳)، معناشناسی زبان شناختی، ترجمه حسین واله، تهران: رهنما.
- لطف آبادی، حسین (۱۳۴۵)، روانشناسی رشد زبان، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی.
- محمدخانی، علی اصغر (۱۳۲۸)، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شعیری، حمیدرضا، تهران، آرشیو، شماره 35 و 34.
- یارمحمدی، لطف الله (۱۳۳۲)، نامه فرهنگ، تهران، شماره 31.
- یاکوبسن، ر (۱۳۷۶)، روندهای بنیادین در دانش زبان شناسی، ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس.
- یول جورج (۱۳۸۲)، بررسی زبان، ترجمه محمود نورمحمدی، چاپ پنجم، تهران: رهنما.